

است، اما عده‌ای می‌پرسیدند آیا روحانی می‌تواند در شورای شهر شرکت کند؟ آقای بهشتی می‌گفتند البته می‌تواند، اما نه صرفاً با تکیه بر علوم حوزوی، بلکه باید آگاهیهای لازم را در اجرای این نقش پیدا کند. می‌پرسیدند آیا روحانی می‌تواند به جبهه برود؟ می‌گفتند البته، به شرط اینکه وقتی به آنجا رسید، مثل دیگران لباس بپوشد و بچنگد. همین‌طور هم در جهادسازندگی که باید برود به شرط آنکه بیل بردارد و کمک کند. آقای بهشتی، روحانیت را شغل نمی‌دانستند، بلکه آن را تخصص تلقی می‌کردند. بسیاری از منتقدین در ۲۷ سال گذشته، در واقع دست به نوعی خلط می‌خوردند و می‌پرسند آیا روحانی باید وارد فعالیتهای غیر سنتی خود بشود و یا نه؟ پاسخ این است که اگر توانایی انجام آن فعالیت را داشته باشند، ولی به صرف روحانی بودن خیر! بزرگ‌ترین عرفای زمانه را بگویند پشت تریلی بنشینند. نه تنها خدمتی نمی‌کنند که ممکن است عده‌ای از نفوس بی‌گناه را هم به کشتن بدهند، چون توانایی این کار را ندارند. صرف روحانی بودن، به فرد صلاحیت انجام اموری غیر از آنچه که فرا می‌گیرند، نمی‌دهد و این نکته‌ای است که اگر رعایت نکنیم، روحانیت نخستین نهادی است که از آن صدمه خواهد دید.

رابطه حضرت امام(ره) و پدربار تا چگونه تحلیل می‌کنید؟

آقای بهشتی غیر از ارادت شخصی با ایشان، به توجه به کارنامه بسیار درخشان و شگفت امام(ره) در رهبری نهضت، ایشان را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین رهبران دینی سیاسی جهان قبول داشتند. غیر از ارتباط شاگرد و استادی، این ارادت کاملاً آشکار بود. البته آقای بهشتی در هیچ امری، تفکر، نقد عالمانه و تحقیق را تعطیل نمی‌کردند و بدیهی است که در پیروی از حضرت امام(ره) نیز در جاهایی که اقتضا می‌کرد و لازم بود، اصلاحاتی را پیشنهاد می‌دادند و حضرت امام(ره) نیز غالباً این نقدها و اصلاحات را می‌پذیرفتند، اما در پیروی از فرامین امام(ره) لحظه‌ای تردید نمی‌کردند و این اجازه را به کسانی هم که تحت مدیریت ایشان بودند، نمی‌دادند. از مصادیق روشنگری‌های و اصلاحات شهید بهشتی، مواردی را ذکر کنید.

یکی در مسئله تحریم موسیقی در صدا و سیما بود که ایشان در تبیین و رفع این تحریم نقش مؤثری داشتند. دیگر این که قرار بود شورای انقلاب صرفاً از روحانیون تشکیل شود که با تلاشهای مجدانه آقای بهشتی، افراد غیر روحانی نیز به عضویت شورا درآمدند. همین‌طور در تدوین پیش نویس قانون اساسی و امثالهم که در اینجا امکان بحث درباره آنها نیست.

هنگامی که حضرت امام(ره) دستور دادند که روحانیت نباید در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند، آیا شهید بهشتی بدون هیچ نقد و بحثی پذیرفتند؟

بله. چون آقای بهشتی به صلاحدید امام ایمان داشتند و اصولاً اعتقاد ایشان بود که وقتی کسی در رهبری یک حرکت یا یک سازمان یا یک مجموعه قرار می‌گیرد، از زاویه‌ای به مسائل می‌نگرد که دیگران شاید نتوانند آن گونه ببینند و به همین دلیل، این مسئله را بسیار راحت پذیرفتند.

از مواردی که شهید بهشتی بر اساس صلاحدید امام عمل کردند موارد دیگری به خاطر دارید؟

در این مورد خاطره جالبی هست. کار شورای انقلاب تمام شده بود و امام به علت بیماری قلبی در بیمارستان بستری بودند. ایشان تعجیل داشتند که هر چه سریع‌تر وظایف رهبری تعیین شود و روحانیون شورای انقلاب را دعوت کردند که به بیمارستان قلب بروند. امام در مورد کار شورای نگهبان و قانون اساسی صحبت‌هایی کردند. جو هم جو عاطفی سنگینی بود و نگرانی

آقای بهشتی آنجا که قرار بود قبول مسئولیت کنند، اهل تعارف و دعوت و خواهش از سوی دیگران نبودند و هنگامی هم که تشخیص می‌دادند کاری از دستشان بر نمی‌آید، اگر همه هم جمع می‌شدند، زیر بار نمی‌رفتند.



برای آینده انقلاب، بر محیط حاکم بود. امام به آقای بهشتی فرمودند که به این امور رسیدگی کنید و سپس ریاست دیوان عالی کشور را به عهده ایشان گذاشتند. آقای بهشتی گفتند که اگر اجازه بدهید من به برنامه‌های دیگری بپردازم، از جمله سازماندهی حزب جمهوری و کارهای مطالعاتی برای ایجاد تشکیلات در نهادهای مختلف و امثال اینها و البته ایشان به هیچ وجه نه تعارف داشتند و نه عاقبت طلب بودند و این جور تشخیص می‌دادند که در جایی غیر از دیوان عالی کشور، بهتر می‌توانند خدمت کنند. امام فرمودند شما که آنجا باشید قلب من آرام می‌گیرد. آقای بهشتی خیلی متأثر می‌شوند، با این همه می‌گویند فردی را پیدا می‌کنم که این وظیفه را بپذیرد و قلب شما هم آرام باشد. امام می‌گویند به شما تکلیف می‌کنم و آقای بهشتی چاره‌ای جز قبول پیدا نمی‌کنند و البته دو شرط می‌گذارند. یکی این که افرادی را انتخاب کنند که بتوانند با آنها کارها را پیش ببرند و دیگر این که بخشی از وقتشان صرف ساماندهی حزب جمهوری شود.

بسیاری این شبهه را مطرح کردند که دبیر کل حزب جمهوری نباید رئیس دیوان عالی کشور هم باشد، چون تداخل وظایف و مسئولیتها و به تعبیر آنها منافع پیش می‌آید.

سر منشأ این نوع تشکیک‌ها که معلوم است، چرا در مورد اولین نخست وزیر کشور پس از انقلاب که دبیر کل نهضت آزادی بود، هیچ‌گاه چنین مسائلی مطرح نشدند. همچنین دفتر ریاست جمهوری آقای بنی صدر، دقیقاً مثل یک حزب عمل می‌کرد و چنین شبهه‌ای طرح نشد. در هر حال، آقای بهشتی اصولاً قائل به تفکیک وظایف و اختیارات بودند و از هر گونه اعمال سلیقه‌ای در هر مقامی که بودند، پرهیز می‌کردند. این سیره را در اداره شورای انقلاب و

مجلس خبرگان به عینه مشهود بود. در مورد حزب یادم نمی‌آید که حتی یکی از کارهای آنجا را در دادگستری انجام داده باشند. ایشان تا ساعت ۲ و ۳ و گاهی ۴ در دادگستری بودند و بعد به حزب می‌رفتند و تا دیروقت در آنجا کار می‌کردند. ایشان حتی در مسائل مالی هم اجازه این گونه تداخلها را نمی‌دادند.

در این زمینه خاطره‌ای دارید؟

بله. شاید این خاطره را قبلاً هم گفته باشم، اما تکرار آن خالی از لطف نیست. پس از ترور شهید مطهری، محافظهای آقای بهشتی بیشتر شده بودند که البته همه هزینه‌ها و دادن خدمات به آنها به عهده ما بود. یک بار لامپ اتاق منزل ما که آقای بهشتی در آن مطالعه و تحقیق می‌کردند، سوخته بود و یکی از این آقایان به تعاونی دادگستری مراجعه کرده و از آنجا لامپ خریده بود. آقای بهشتی باید از مغازه‌ای معمولی با قیمت عادی بخریم. شاید خیلیها ندانند که ایشان حقوق از دادگستری نمی‌گرفتند و از همان حقوق بازنشستگی آموزش و پرورش استفاده می‌کردند. حتی کارکنان خود قوه قضائیه تا پس از شهادت ایشان، از این موضوع خبر نداشتند. یادم می‌آید که آقای بهشتی از دوستان حزبی، برای کار موظف در دادگستری استفاده نمی‌کردند.

از انصاف شهید بهشتی، سخن بسیار گفته‌اند. شما در این مورد چه گفتنی‌هایی دارید؟

من نمی‌خواهم بگویم آقای بهشتی در این زمینه بی‌نظیر بودند، ولی حتماً نظر به بودند و من انصاف از نوعی که در ایشان وجود داشت، در افراد دیگر، بسیار کم دیده‌ام. وقتی در ماجرای ۱۴ اسفند که آقای بنی صدر در دانشگاه تهران، آن سخنرانی معروف خود را کرد، در خانه نشسته بودیم و گزارش آن رویداد را از تلویزیون تماشا می‌کردیم. تلفن هم دائماً زنگ می‌زد و اخبار جدید می‌آید. به چهره ایشان نگاه می‌کردم و می‌دیدم بسیار آرام و با نهایت دقت تماشا می‌کنند. یکی از بستگان ما که در آنجا حضور داشت، حرف نه چندان جالبی در مورد بنی صدر زد. آقای بهشتی بلافاصله موضعگیری کردند و با نهایت متانت و ادب گفتند اجازه نمی‌دهم این نوع حرفها درباره ایشان زده شود. ما حتی اگر با رفتار و شیوه مدیریت ایشان مخالفیم، ولی او مسلمان است و نباید درباره‌اش به این شکل حرف زد. یک بار هم در زمانی که دو سه جریان در داخل حزب با هم مخالفت می‌کردند، یکی از نزدیکان ما که در حزب مسئولیتی داشت به منزلمان آمد و درباره جریان مخالف با لحن تند صحبت کرد. من آن موقع دبیرستان می‌رفتم. آقای بهشتی رو کردند به من و پرسیدند، «نظرتو چیست؟» البته احتمالاً نظر من نمی‌توانست خیلی تعیین کننده باشد، اما ایشان از این موقعیت برای تربیت من استفاده کردند. گفتم، «باید نظرات طرف

مقابل را هم شنید. نمی‌شود با شنیدن نظرات یک طرف، قضاوت صحیح کرد.» آقای بهشتی خندیدند و گفتند، «آفرین!» سپس رو به طرف مقابل کردند و گفتند که بهتر است حرفهای مخالفان را هم بشنویم. من چنین انصافی را واقعاً کمتر دیده‌ام. بسیاری از افراد در چنین مواقعی از کوره در می‌روند و فوراً قضاوت می‌کنند و این جور منصف بودن هم واقعاً کار مشکلی است. در شرایطی که تمام گروههای چپ و راست در مقابل آقای بازرگان صف بندی کرده بودند، آقای بهشتی در سفری که به یزد داشتند، مورد این سؤال قرار گرفتند که نظر ایشان در مورد اختلافی که با آقای بازرگان در زمینه مذاکره با آمریکا دارند چیست؟ آقای بهشتی از جو سنگینی که علیه آقای بازرگان ایجاد شده بود، استفاده نکردند و گفتند ما با مذاکره مشکلی نداریم. مذاکره با هیچ‌کس از نظر ما اشکال ندارد. مشکلی که ما داریم این است که با وجود





احترام زیادی که برای آقای بازرگان قائل هستیم و ایشان را چهره‌ای انقلابی و مسلمان می‌دانیم، گله ما این است که علی‌القاعده گزارش این ملاقات باید به شورای انقلاب که در حکم مجلس شوراست، داده می‌شد، ولی دوستان ما، این کار را نکردند و این در واقع خلاف اصول اداره کشور است و این شیوه سخن گفتن در حالی است که مخالفین بسیار متعدد آقای بازرگان از کمترین فرصتی برای ضربه زدن به دولت موقت استفاده می‌کردند، اما آقای بهشتی، لحظه‌ای انصاف را به

کناری نمی‌نهادند و در عین حال که انتقادات خود را به شکل روشن و شفاف مطرح می‌ساختند، ذره‌ای امیال و نظرات شخصی را در صحبت‌های خود دخالت نمی‌دادند.

شهید بهشتی چقدر به مشورت و نظام شورایی اعتقاد داشتند؟ به شدت. ایشان در هر امری به مشورت با صاحب‌نظران و متخصصان می‌پرداختند و کانه‌های دریافت خبرشان را به افراد خاصی محدود نمی‌کردند.

برخورد شهید بهشتی با واقعه ۱۴ اسفند و پرونده سعادت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در آن شرایط اهرم‌های گروه‌های غیررسمی فشار بسیار فعال بودند. عده‌ای از آنها به برخی از مراجع و بعضی‌ها با احزاب خاصی ارتباط داشتند و می‌توانستند جوی سنگین را به وجود آورند تا قوه قضاییه که برای قضاوت به محیطی آرام و امن نیاز دارد، عملاً نتواند این کار را انجام دهد. آقای بهشتی بر مبنای اصول اعتقادی خود، عمل می‌کردند. محمدرضا سعادت عضو سازمان مجاهدین خلق بود که به جرم جاسوسی دستگیر شد. در آن ایام، قوه قضاییه انجام کافی پیدا نکرده بود و در بعضی از شهرستانها، حاکم شرع می‌توانست خودسرانه عمل کند. بخش اعظم وقت آقای بهشتی در دادگستری صرف درگیریه‌ها و رفع و رجوع این نوع اشتباهات می‌شد، چون ایشان می‌خواستند همه چیز از مجاری قانونی صحیح اجرا شوند و در سیستم درست عمل کنند، نه این که منوط و قائل به فرد باشد. این مسئله نه در قوه قضاییه که در تمام نهادهای سازمانها باید اعمال شود که سیستم به جای فرد بنشیند، نه این که با تعویض افراد، نظام اداره آن بخش در هم بریزد. برای سعادت ابتدا حکم اعدام صادر شد. آقای بهشتی خواستند که حکم در یکی از شعب دیوان عالی کشور بررسی شود. بررسی شد، حکم دادند که دوباره باید بررسی شود و همان شعبه خاص آن را به دادگاه دومی ارجاع دادند. دادگاه دوم آقای سعادت را به ده سال زندان محکوم کرد و تا وقتی که آقای بهشتی زنده بودند، همین حکم اجرا شد، یعنی اگر بعداً اتفاقی برای سعادت افتاد، به تصمیمی که در دوره ریاست آقای بهشتی در دیوان عالی کشور گرفته شده بود، ربطی نداشت. این نحوه رفتار آقای بهشتی در بحرانها بود. خاطره دیگری که می‌خواهم نقل کنم مربوط می‌شود به یکی از پیچ‌های انقلابی شمال کشور در هنگامی که انتخابات مجلس اول انجام می‌شد. این ماجرا از فردی که مستقیماً با مسئله درگیر بود، چهار پنج سال پیش برای من نقل کرد. این فرد به تشخیص خودش تصمیم می‌گیرد یکی از کاندیداهای مجلس را ترور کند و خلاصه هر جور که بوده اسلحه‌ای به دست می‌آورد و این کار را می‌کند. شیوه کار طوری بود که قضیه سیاسی تلقی نمی‌شود و یک دعوی عادی به حساب می‌آید و پرونده به شهرانی می‌رود و بعد هم به تهران عالی کشور می‌رود. دو تن از روحانیونی که در جریان امر بودند، پیش آقای بهشتی می‌روند و برای ایشان توضیح می‌دهند که ضارب، یکی از بچه مسلمانهای معتقد و طرف مقابل آدمی است که با نظام مخالف است. آقای بهشتی به همه توضیحات گوش می‌دهند و با همان آرامش و متانت همیشگی می‌گویند بگذارید کارها طبق قانون پیش بروند. یکی از آقایان روحانی به قدری عصبانی می‌شود که عمامه‌اش را محکم می‌کوبد روی میز و می‌گوید آن دنیا طوری می‌خواهید جواب بدهید. و این انصاف موقعی بهتر جلوه می‌کند که به یاد ییاوریم شعار مرگ بر بهشتی، چاشنی تمام

سخنرانی‌هایی بود که ایشان در شمال ایراد می‌کردند. در مورد ۱۴ اسفند هم همین‌طور. آقای بهشتی پیوسته نگران آینده انقلاب و حفظ نظام بودند و هیچ امری را بر اینها مقدم نمی‌دانستند و این حاصل نمی‌شود جز با خودسازی‌های مستمر اخلاقی. بسیاری هنوز این سؤال را مطرح می‌سازند که علت این همه همراهی شهید بهشتی با بنی‌صدر و مامشات با او چه بود؟ به هر حال او رئیس قانونی کشور بود. در جاهای خاصی، بهتر است که انسان به عنوان یک ناظر بی‌طرف، جریان‌ات اجتماعی را بررسی کند. آقای بهشتی پیوسته مصلحت نظام و حزب را بر مصالح خود مقدم می‌دانستند.

گفته می‌شود که حتی در تفریض فرماندهی قوای مسلح به بنی‌صدر هم، شهید بهشتی نقش عمده داشتند.

بنی‌صدر دائماً از تعدد مراکز تصمیم‌گیری گلیه می‌کرد و واقعاً هم گاهی این‌طور هم بود که نهاد‌های نظامی جداگانه تصمیم می‌گرفت هم‌انگیزی لازم بین نیروهای مسلح وجود نداشت و به همین دلیل، دشمن امکان پیشروی بیشتری را پیدا می‌کرد. آقای بهشتی چند بار به جبهه رفتند. یکی از فرماندهان ارتش که مسئول امور قضایی ارتش هم بود از کل مسائل گزارشی داد و گله‌هایش از بنی‌صدر و

آقای بهشتی پیوسته نگران آینده انقلاب و حفظ نظام بودند و هیچ

امری را بر اینها مقدم نمی‌دانستند و این حاصل نمی‌شود جز با خودسازی‌های مستمر اخلاقی



فرماندهی نامناسب او مطرح کرد. آقای بهشتی به او گفتند، «آنچه را که مربوط به من و حوزه فعالیت من است، به من بگویند و مسائل جنگ را با آقای بنی‌صدر مطرح کنید.» ایشان معتقد بودند که باید از تشتت و به هم ریختگی اجتناب کرد و اجازه داد که همه امور از مجاری قانونی حل و فصل شوند، به همین دلیل، حتی عزل بنی‌صدر هم از طریق قانونی حل شد. در نوارهایی که از ایشان باقی مانده، خطاب به اعضای حزب تأکید می‌کنند که حق ندارید هیچ گونه تبلیغی را علیه آقای بنی‌صدر و مخالفین را بنیدازید، ما

به حزب آمده‌ایم تا اصول و اخلاق صحیح اسلامی را رواج دهیم. ایشان بارها به روزنامه جمهوری اسلامی و به دفاتر حزب در شهرستانها تذکر می‌دادند، چون مصلحت نظام را در نظر داشتند و معتقد بودند در بیان اصول و احکام اسلامی باید به جادیه، به حداکثر ممکن و به دافعه، به حداقل ممکن بیندیشیم.

بسیاری از مسئولین نظام بود که گروه‌های معاند را به شیوه مسلحانه سوق داد و می‌شد که با مامشات با آنها، جلوی بسیاری از کارهایشان را گرفت و گناه این جریان را نیز عمدتاً به گردن حزب جمهوری اسلامی و شهید بهشتی می‌انداختند. آیا شما وقوع این رویدادها را اجتناب‌ناپذیر می‌دانید و به طور کلی، تحلیل شما از این انتقادات چیست؟

من در پاسخ به این سؤال به خاطره‌ای بسنده می‌کنم و نتیجه‌گیری را به عهده مخاطب می‌گذارم. در اردیبهشت سال ۶۰، یعنی قبل از اینکه سازمان مجاهدین اعلام کند که وارد فاز نظامی و مبارزه قهرآمیز شده است، افرادی به آقای بهشتی مراجعه کردند و گفتند که همه خانه‌های تیمی و اعضای مجاهدین را شناسایی کرده‌اند و می‌دانند که خانه‌های تیمی آنها پر از اسلحه است و نشانه‌های اغتشاش در کردستان را مشاهده می‌کنند و کافی است به آنها اجازه داده شود قبل از اینکه مجاهدین ضربه بزنند، آنها را دستگیر کنند. آقای بهشتی پاسخ می‌دهند به هیچ وجه نباید این کار انجام شود. راوی می‌گوید که من بسیار به ایشان علاقه داشتم، با این همه سخت عصبانی شدم و گفتم، «اگر کسی شمشیری را بالا برده باشد و بخواهد گردن کسی را قطع کند، حق نداریم او را بگیریم و مجازات کنیم؟» آقای بهشتی پاسخ می‌دهند، «به اعتقاد من بسیاری از این افراد، قابل هدایت هستند و شاید قصور از من باشد که برای آنها وقت نگذاشتم و با آنها صحبت نکردم.» راوی می‌گوید، «اولی اقا! اینها امکان ندارد نزد شما بیایند و اصلاً شما را قبول ندارند.» آقای بهشتی می‌گویند، «درست است. ما باید پیش آنها برویم، چون اغلب آنها قابل هدایتند و فقط گروه کوچکی در مرکزیت سازمان، شاید هدایت‌پذیر نباشند.» بعد از ماجرای ۱۴ اسفند، همه نیروهای مخالف بنی‌صدر، پشت سر او صف‌آرایی کردند. آنها پس از اعلام عدم کفایت رئیس جمهور توسط مجلس اول، همه امیدهایشان را از دست دادند. ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم ورود به فاز نظامی، یک روزه و یک شبه اتفاق می‌افتد. چنین حرکت گسترده‌ای مقدمات طولانی می‌خواهد. معلوم می‌شود که آنها از مدت‌ها قبل آماده انجام چنین کاری بودند.

چرا با وجود اطلاع از ماهیت این گروه‌ها و مواضع نظامی و چریکی آنها، جریان منسوب به خط امام و شخص شهید بهشتی به عنوان چهره شاخص این جریان، امور را به شکلی هدایت نکردند که این افراد برگردند و با دست کم در موضع انفعال قرار بگیرند؟ این امر شدنی نبود، با مطالعه روزنامه‌ها، اعلامیه‌ها و شننامه‌ها، جو آلوده و سنگین آن روزها را بهتر می‌توان درک کرد. یادم هست که با اتوبوس به دبیرستان می‌رفتم و با آن که به اسم حسینی در آنجا تحصیل می‌کردم، ولی خیلی‌ها می‌دانستند که فرزند آقای بهشتی هستم. ایشان به من می‌گفتند ممکن است تو را به گروه‌گان بگیرند. انتظار نداشتم باش به علت این که فرزند من هستی، مصالح نظام را به تو ترجیح بدهم، بنابراین مراقب خودت باش. خانه ما آن موقع